

داستان‌های حکمت آموز
کلیله و دمنه

طاهره وطن

سرشناسه: وطن، طاهره، ۱۳۷۶-
 عنوان قراردادی: کلیله و دمنه. برگزیده
 عنوان و نام پدیدآور: قصه‌های پندآموز کلیله و دمنه/[اقتباس‌کننده] طاهره وطن.
 مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۸۰ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۰۰-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: داستانهای کتاب حاضر اقتباسی از داستانهای کتاب "کلیله و دمنه" است.
 موضوع: کلیله و دمنه -- اقتباس‌ها
 موضوع: Kalilah va Dimnah -- Adaptations
 موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع: ۲۰th century -- Persian fiction
 رده بندی کنگره: PIR۸۳۶۳
 رده بندی دیویی: ۸۲۳/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۱۴۶۸۶

داستان‌های حکمت آموز کلیله و دمنه

تألیف: طاهره وطن

صفحه آرایی: رضا فهیمی

ناشر: نگاه آشنا

طراحی جلد: زرین گراف

نوبت چاپ: دوم/ ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: احسان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۰۰-۵



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ همراه

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به
 «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و
 هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا
 کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و
 قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.



فهرست مطالب

۶.....	مرد بازرگان
۲۲.....	خر بی دل و گوش
۲۶.....	موش و مرد زیرک
۳۰.....	مرد هیزم شکن
۳۵.....	قاضی و شکارچی
۳۹.....	موش و گربه
۴۶.....	خرگوش پیر و باهوش
۵۱.....	کبک با وقار
۵۸.....	دو کبوتر
۶۲.....	میمون وفادار
۶۴.....	دو گنجشک
۶۶.....	گوسپند قربانی
۶۷.....	زاهد خیالباف
۶۸.....	قورباغه و مار
۷۰.....	موش و آهن
۷۲.....	لاکپشت و عقرب
۷۵.....	بوزینه و سنگ پشت



مرد بازرگان

در زمان قدیم بازرگانی زندگی می‌کرد که بسیار ثروت داشت. کم‌کم فرزندان بازرگان بزرگ شدند و از کار کردن و کسب حرفه روی برگرداندند و دست به اسراف مال پدر زدند.

پدر که وضع فرزندانش را اینگونه دید لازم دانست که آن‌ها را نصیحت کند پس میان فرزندانش رفت و به آن‌ها گفت ای فرزندانم همه‌ی انسان‌ها دارای سه ویژگی هستند زندگی خوب، مقام والا، و به دست آوردن پاداش آخرت؛ و با داشتن چهار خصلت می‌توانند به این اهداف برسند:

ذخیره کردن مال به طوره پسندیده و خرج کردن برای بهتر شدن زندگی و رضایت خانواده که به توشه‌ی آخرت می‌انجامد و نگه‌داشتن نفس خود از آسیب‌ها و گناهان و هرکس که این ویژگی‌ها را نادیده بگیرد روزگار زندگی را برایش سخت می‌گردد و مانع رسیدن به اهداف و آرزوهایش میشود پسران بازرگان نصیحت پدر را خوب دانستند و برادر بزرگ تجارت را پیشه کرد و سفر به جاهای دور را انتخاب کرد.

همراه او دو گاو به نام‌های شنزبه و دیگری نندبه بودند. در راه به



لجن‌زاری برخوردند و شنزبه در آن گیر کرد و با چاره و تدبیر آن را بیرون آوردند و در آن حال شنزبه طاقت حرکت نداشت. بازرگان مردی را برای پرستاری از شنزبه گذاشت تا از او نگهداری کند و زمانی که قوت گرفت آن را به همراه خود ببرد.

مرد یک روز همراه گاو ماند و روزه دوم خسته شد و گاو را رها کرد و پیش پسر بازرگان رفت و گفت گاو مرد و از بین رفت.. شنزبه به مرور زمان بهتر شد و بیماری‌اش بهبود یافت... او به دنباله چراگاهی می‌گشت تا به چمنزاری زیبا که در آن انواع گیاهان و میوه‌های خوشبو بودند رسید که در هر سوی آن آبگیرهای زیبا قرار داشت که مرغابی‌هایی روی آن شنا می‌کردند.

شنزبه مدتی در آنجا ماند تا فربه شد و نیرو گرفت... خوشی فراوان شنزبه را سرمست کرد و از خوشحالی فریادی بلند کشید. در اطراف آن سبزه زار شیری وحشی با حیوانات درنده تحت فرمانش زندگی می‌کرد.

شیر تاکنون گاو ندیده بود و صدایش را هم نشنیده بود و وقتی که صدای شنزبه را شنید ترسید و نمی‌خواست که دیگر حیوانات درنده بفهمند که او ترسیده است به همین دلیل از محل زندگی خود خارج نمیشد... در بین پیروان شیر دو شغال بودند که نام آن‌ها کلילה و دمنه و هردو بسیار زیرک بودند. دمنه که حریص‌تر بود به کلילה گفت به نظر تو چرا

سلطان در خانه مانده و به شکار و شادی نمی‌پردازد؟

کلیله پاسخ داد که به تو چه مربوط است؟ ما در درگاه سلطان زندگی راحتی داریم و غذایی داریم. ما در طبقه ای نیستیم که به گفت و گو با سلطان بپردازیم پس فراموش کن.

دمنه گفت می‌دانم، اما هرکس به سلطان نزدیک شود برای غذا نیست زیرا شکم را با هرچیزی می‌شود پر کرد فایده‌ی نزدیک شدن به شاه پیدا کردن مقام برگزیدن دوستان و غلبه بر دشمنان است و هرکس که فکرش فقط سیر کردن شکم باشد در گروه چارپایان نادان است چون سگ‌گرسنه که به تکه استخوان یا نانی خوشحال می‌شود ولی شیر اگر در هنگام شکار خرگوش گورخری ببیند خرگوش را رها کرده و به دنباله گور می‌رود و هرکس که به مقام بالا برسد حتی اگر زندگی‌اش هم کوتاه باشد همه او را با نام نیک و آوازه‌ی خوبش یاد می‌کنند.

کلیله گفت آن چرا گفتی شنیدم اما خودت فکر کن و بدان که هر گروهی مرتبه‌ای دارد و ما از آن گروه نیستیم که برای رسیدن به این مقام‌ها تربیت شده باشیم و بتوانیم برایش تلاش کنیم.

دمنه گفت مقام برای جوانمردان و افراد باهمت است هرکس که اعتماد به نفس داشته باشد خود را از مقام پایین و پست به مقام بالا میرساند و هر کس که عقلش ناقص است از درجات عالی به رتبه پاییت و بی ارزش می‌رسد کلیله گفت فکری که داری چیست؟